

فارسیات شعر اعشی

دکتر عزت ملا ابراهیمی^۱
تاریخ دریافت: ۸۷/۶/۲۶
تاریخ پذیرش قطعی: ۸۷/۱۰/۷

چکیده:

شعر جاهلی گنجینه با ارزشی است که سرگذشت پیشینیان و نیز حوادث مهم آن دوره را دربردارد و می تواند به عنوان منبع سودمندی در نقل وقایع تاریخی مورد توجه محققان قرار گیرد. از آنجا که برخی از شاعران جاهلی چون اعشی در دربار پادشاهان ساسانی آمد و شد داشتند، توانستند تا حدودی خلق و خوی بادیه نشینی را به کناری نهند و با فرهنگ و تمدن ایرانی آشنا گردند. بنابراین تعجبی ندارد اگر عصاره فرهنگ فارسی آن روزگار، حال و هوای اجتماعی عهد ساسانی و وام واژه های کهن فارسی، فراوان در اشعار آنان به چشم میخورد. از این رو نگارنده به بررسی فارسیات شعر اعشی پرداخته که به سبب گستردگی موضوع از میان انبوه اشعار وی تنها در صدد بیان واژه های فارسی در زمینه ابزار و آلات موسیقی، مظاهر درباری و جلوه های حکومت ساسانی برآمده است.

کلمات کلیدی:

اعشی، نعمان بن منذر، حیره، ساسانی، موسیقی.

مقدمه:

پیش از ظهور اسلام در شهر حیره واقع در یک فرسخی جنوب کوفه تمدن درخشانی توسط خاندان منذری از قبیله عربی لخم پی ریزی شد. شهریاران حیره که به کمک پادشاهان ساسانی استواری و شکوه یافتند بتدریج دروازه‌های قلمرو فرمانروایی خود را به روی فرهنگ و تمدن ایرانی گشودند. اندک اندک روابط تجاری، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مستحکمی میان دو نژاد عرب و ایرانی ساکن حیره پدید آمد. با گذشت زمان شهریاران ادب پرور حیره مقام ارجمندی در میان شاعران دوره جاهلی به دست آوردند. اعشی یکی از آنان بود که چندی به دربار اسود بن منذر و نعمان بن منذر لخمی پیوست. بی گمان مؤانست اعشی با بارگاه باشکوه لخمیان تأثیری ژرف در شکل‌گیری شخصیت ادبی شاعر داشت و با فراهم آوردن زمینه تأثیر فرهنگ درباری بر شخصیت اعشی موجب آشنایی هر چه بیشتر او با آداب، رسوم، سنن و فرهنگ ایرانی گردید. از این رو کلمات فارسی بی‌شماری در آثار او راه یافت که همه پدیده‌های مختلف کشاورزی، اقتصادی، تجاری، اجتماعی، فرهنگی را در بر می‌گرفت. افزون بر آن انبوهی واژگان فارسی در زمینه موسیقی، کاخهای ایرانی، مظاهر دربار ساسانی، ابزار و آلات صید و شراب نیز در اشعار وی به چشم می‌خورد.

از این موارد که بگذریم ذکر نام برخی از گلها، رنگها، سلاحها و جنگ افزارهای فارسی، انواع پارچه و لباس‌های ایرانی، ظروف گوناگون و نیز مواد غذایی و خوراکی در آثار اعشی در خور توجه است. در هر حال بیش از هشتاد کلمه فارسی در دیوان اعشی یافت میشود. در هیچ اثری به اندازه دیوان اعشی این همه واژه‌های فارسی، نامهای ایرانی و اشارات متعدد به پادشاهان ایرانی و امیران حیره به کار نرفته است. حتی شاعر، قصایدی خطاب به خسرو پرویز یا در مدح این شهریار ایرانی سروده است.^۱

۱ - راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان جاهلی، آذرنوش، ص ۱۲۴ به بعد؛ دلو، جزیره العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص

زندگینامه:

اعشی میمون بن قیس از تیره ثعلب و از قبیله بکر است. اعشی در لغت به معنی کسی است که «شب کور» باشد و لقب چند تن از شاعران عرب است. از این رو برای شناختن وی از دیگر شب کوران «اعشی اکبر» خوانده می‌شد^۱ شرح حال اعشی و زندگی شخصی وی همچون دیگر شعرای دوره جاهلی افسانه‌آمیز و مبهم است. اما از مجموعه روایاتی که در منابع کهن گرد آمده اینگونه استنباط می‌شود که پدرش قیس بن جدعان معروف به «قتیل الجوع» در غاری مرد و او در کنف حمایت دایی خود مسیب بن زهیر بن علس پرورش یافت تا آنکه به تدریج در مقام شاعری بلند آوازه گشت. او را «صَنَاجَةَ الْعَرَب» لقب داده‌اند، از آن جهت که شعرش را به آواز می‌خواند. گویند نخستین کسی بود که با شعر تکسب می‌کرد و زندگی می‌گذراند.^۲

اعشی در زندگی پرماجرایی خود سفرهای متعددی داشت که در جستجوی ممدوح و صله به این سو و آن سو میرفت. وی از حیره که اقامتگاه اصلی او بود به یمن، کنده، حضر موت، نهران، حجاز، عمان، ایران، حمص، اورشلیم و حبشه رفته است.^۳ گفته اند اعشی در اواخر عمر چون آوازه پیامبر (ص) و آیین جدید وی را شنید قصیده‌ای در مدح رسول گرامی اسلام سرود و به حجاز رفت. اما در حوالی مکه دشمنان پیامبر به سوی او شتافتند تا مانع دیدار اعشی با پیامبر شوند. ابوسفیان صد شتر به او بخشید تا مدح رسول اکرم (ص) و گرویدن به آیین اسلام را به سال بعد موکول کند. از این رو اعشی به یمامه بازگشت و در همانجا درگذشت و هرگز توفیق اسلام آوردن نیافت.^۴

۲- فحولة الشعر اصمعی، ص ۱۱؛ الشعر و الشعراء، ابن قتیبه، ص ۴۴؛ الاغانی ابوالفرج اصفهانی، ج ۹، ص ۱۰۸

۳- ابوالفرج اصفهانی، ج ۹، ص ۱۰۸-۱۲۲؛ ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۲۹۲؛ مرزبانی، معجم الشعراء، ص ۳۲۵.

۴- صحیح الاخبار، ابن بلهید، ج ۱، ص ۱۲؛ ضیف، العصر الجاهلی، ص ۳۳۶

۱- ابوزید قرشی، جمهرة اشعار العرب، ص ۶۷؛ ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۲۵-۲۸

شعر:

شعر اعشی خواه از نظر شکل و خواه از نظر مضمون بسیار متنوع و گوناگون است. از آنجا که او در هر وزن و قافیه‌ای شعر سروده است، اصمعی (ص ۱۲) او را در میان رتبه نخست شعرای جاهلی قرار داده است. با این همه اساس شعر اعشی را مدح تشکیل می‌دهد و دیگر مضامین شعری اندک اندک در اشعار او رنگ می‌بازد. موضوع دیگری که بر اعتبار شعر اعشی افزوده آن است که برخی از راویان شعر عرب او را در صف صاحبان تعلقات قرار داده‌اند.^۱ به نقل از ابن قتیبه^۲ اعشی نزد پادشاهان ایرانی هم رفت و آمد داشت و به همین سبب انبوه کلمات فارسی در شعر او راه یافته است.^۳ بی گمان مهمترین داستانهای عربی - ایرانی اعشی همان نبرد «ذوقار» است که نظر نویسندگان عرب را سخت به خود جلب کرده است.^۴ شاعر در این قصیده کوشیده است تا گوشه‌ای از تاریخ و فرهنگ ایرانی عصر ساسانی را به تصویر کشد.

فارسیات شعر اعشی

الف) در باب ابزار و آلات موسیقی:

۱- بَرِبُط (قصیده ۵۵ بیت ۹؛ قصیده ۶۴ بیت ۲۳)

النَّاي نَرْم وَ بَرِبُطٌ ذُو بَحَّةٍ
وَالصَّنَجُ يَحْكِي شَجْوَهَ ان يُوضَعَا

۲- خطیب تبریزی، شرح القوائد العشر، ص ۴۱۷ به بعد

۳- الشعر والشعراء، ص ۴۴

۴- (نیز نک: بغدادی، خزانه الادب، ج ۱، ص ۱۷۶)

۵- از جمله: ابو عبیده، النقائض، ج ۲، ص ۶۴۳-۶۴۶؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۱۹۳؛ یاقوت حموی،

معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۰-۱۲.

وَمُسْتَقُّ سَيْنِينَ وَوَنَّ وَبَرَبَطُ يُجَاوِبُهُ صَنْجٌ إِذَا مَا تَرْتَمَا
وَبَرَبَطْنَا مَعْمَلٌ دَائِمٌ فَقَدْ كَادَ يَغْلِبُ إِسْكَارَهَا

این واژه به معنای عود مرکب از بر = سینه و بط = مرغابی و معرب کلمه پهلوی (barbat) است.^۱ بربط سازی است از گروه سازهای زهی و از خانواده آلات موسیقی رشته‌ای مقید، که به آن عود یا رود یا طنبور نیز می‌گویند. این ساز را از آن جهت بربط نام نهاده‌اند که شکل ظاهری آن شبیه سینه مرغابی است. بسیار بزرگ و گلابی شکل است و دسته‌ای کوتاه دارد. این ساز با زخمه‌ای که به آن شکافه گویند، نواخته می‌شود. قسمت اعظم طول سیمها در امتداد شکم قرار گرفته است. سطح رویه آن از جنس چوب است و پنجره‌هایی مشبک بر آن ایجاد شده است. بربط از آلات موسیقی باستانی ایران بوده است که در زمان خسرو پرویز از آن استفاده می‌شد. در آغاز بربط سه سیم داشت به نامهای زیر، میانی و بم که بعدها برای تقویت صوت این سه سیم را جفت بستند. پس از اسلام تازیان نام مزهر بر آن نهادند و رشته سیم دیگری به نام مِثَلث بر آن افزودند و نام میانی را به مثنی تغییر دادند.

این ساز در دربار خلفای عباسی رواجی فراوان داشت. گویا در مجلس طرب و شادی در میان حاکمان وقت و نیز مردم عادی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در این زمان سیم دیگری موسوم به حاد یا زیر ثانی به سیمهای بربط اضافه شد. در نهایت این ساز دارای ده رشته سیم بود که هر دو رشته حکم یک سیم را داشت.^۲

۲- زیر(قصیده ۳۶ بیت ۴۵)

۱- آذرنوش، ص ۱۲۹؛ امام شوشتری، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، ص ۶۳.

۱ - پورمندان، دایرةالمعارف موسیقی کهن ایران، ص ۳۴-۳۵؛ ملاح، فرهنگ سازها، ص ۹۸-۱۰۵؛ منصورى، سازشناسی، ص ۱۴-۱۶.

۲ - آذرنوش، ص ۱۳۵؛ امام شوشتری، ص ۳۳۵.

وَتَنِي الكَفَّ عَنْ ذِي عَتَبٍ يَصِلُ الصَّوْتُ بِذِي زَيْرِ اَبَحِّ

زیر هم بر نام نخستین و باریک ترین تار در سازهای زهی اطلاق می شود که معرب کلمه پهلوی *azer* است و هم به معنی «پایین»، اصطلاحی در موسیقی است. زیر به صدایی می گویند که دارای فرکانسهای زیاد باشد و در مقابل «بم» قرار دارد.^۱ معنای دوم در شعر ابونواس نیز به کار رفته است:

كَانَمَا لَاعِبُ الْخِيَالِ إِذَا أَظْلَمَ يَلْهَى بِنَغْمَةِ الزَّيْرِ

۳- صَنْج (قصیده ۲۲ بیت ۲۲؛ قصیده ۷۸ بیت ۱۵ و ۱۶؛ قصیده ۵۵ بیت ۱۰؛ قصیده ۶۴ بیت ۲۲)

تَرَى الصَّنَجَ يَبْكِي لَهُ شَجْوَهُ مَخَافَةَ أَنْ سَوِّفَ يُدْعَى بِهَا
وَمُسْتَجِيبٌ لَصَوْتِ الصَّنَجِ تَسْمَعُهُ إِذَا تَرَجَّعَ فِيهِ الْقَيْنَةُ الْفَضْلُ
وَطَنَابِيرُ حَسَانٍ صَوَّتْهَا عِنْدَ صَنْجٍ كَلِمًا مُسَّارِنُ
وَإِذَا الْمُسْمَعُ أَفْنَى صَوْتَهُ عَزَفَ الصَّنَجُ فَنَادَى صَوْتًا وَنُ

واژه صنج به دو معنا به کار رفته است. یا به معنی «سنج» آن دایره سینی است که به انگشتان می بستند و ضربی می نواختند، که معرب کلمه پهلوی (*Zang*) است. یا این واژه به کلمه چنگ پهلوی (*Cang*) اطلاق می شده است.^۲ سنج از دو صفحه فلزی مدور از جنس مس یا برنز به قطر ۳۰ تا ۴۰ سانتی متر تشکیل می شود. در ناحیه مرکزی پشت هر صفحه حلقه‌ای چرمی وجود دارد که نوازنده آن را به دست می بندد.

چنگ نخستین ساز رشته بشر و از کهن‌ترین سازهای زهی ایرانی است که نام آن بیش از هر ساز دیگری در کتابها و کتیبه‌های متعلق به دوره باستان آمده است. کاسه صوتی و ستون سیم گیر چنگ در طی زمان شکل‌های مختلفی به خود گرفته که با فشار دادن کف دست به روی سیم یا لمس کردن یا چنگ زدن به زه‌های آن نواخته می‌شد. محفظه طنین این چنگ افقی و ستون سیم گیر عمود بر آن محفظه است، که عمدتاً نوازنده چنگ را روی زانوی خود قرار می‌دهد و با انگشتان دو دست سیمها را به ارتعاش در می‌آورد. چنگ از سازهای رایج دوره ساسانی و معروف‌ترین آنها بود. چنان که در شاهنامه نیز فراوان از آن نامی به میان آمده است. نکیسا موسیقی دان دربار خسرو پرویز در نواختن آن مهارت تام داشت و گویا اعشی نیز به هنگام سفر خود به مدائن با این نوع ساز ایرانی آشنا شده و در اشعار خود از آن نام برده است.^۱

۴- طنبور (قصیده ۷۸ بیت ۱۵)

وَ طَنْبُورٍ حَسَانٍ صَوْتِهَا عِنْدَ صَنْجٍ كَلِمَا مُسَّارِنٌ

طنبور که در این شعر به صورت جمع به کار رفته سازی زهی است و از واژه پهلوی (tambur) اخذ شده است.^۲ طنبور سازی زهی، رشته‌ای و مقید است که کاسه طنینی و دسته آن از سه تار بزرگتر تشکیل شده است. بر روی این ساز ۱۰ تا ۱۵ پرده بسته می‌شود که نوازنده با سرانگشتان دست راست خود تارها را به ارتعاش در می‌آورد. در قدیم دو نوع طنبور به نامهای طنبور بغدادی و طنبور خراسانی موسوم بود. این ساز در دوره جاهلی رواج فراوان داشت و استفاده از آن تا سده هفتم هجری همچنان متداول بود.^۳

۲ - پورمندان، ص ۴۰-۴۱؛ ملاح، ص ۲۴۹-۲۷۱؛ منصوری، ص ۱۵۳

۱ - آذرنوش، ص ۱۳۷

۲ - ملاح، ص ۱۹۲-۲۰۶؛ پورمندان، ص ۵۲-۵۳؛ منصوری، ص ۲۱

۳ - آذرنوش، ص ۱۴۰

۵- مستق (قصیده ۵۵ بیت ۱۱)

وَمُسْتَقُّ سَمِينٍ وَوَنٌّ وَبَرْبَطٌ يُجَاوِبُهُ صَنْجٌ إِذَا مَا تَرْتَمَا

مستق نام ساز بادی است که در شعر اعشی به کار رفته و از واژه پهلوی (mustak) گرفته شده است.^۱ این ساز که در فارسی به آن «مشتق» یا «مشتک» یا «مشته» یا «شنگ» می‌گویند از تعدادی نای به اندازه‌های گوناگون تشکیل شده است. این نایها در محفظه‌ای از چوب یا نی قرار دارند. هر کدام از این نایها یک زبانه آزاد دارد.

نوازنده از یک زبانه به ساز می‌دمد و با انگشت نهادن بر سوراخهایی که در انتهای نایها نزدیک محفظه تعبیه شده، ساز را به صدا در می‌آورد. قدمت تاریخی مستق در ایران به زمانهای کهن باز می‌گردد. بر روی جام سیمین زرکوب متعلق به عصر ساسانی، نوازنده‌ای حک شده که سرگرم نواختن این ساز است.^۲

۶- نای نرم (قصیده ۵۵ بیت ۹)

وَالنَّايِ نَرْمٍ وَبَرْبَطٌ ذُو بَحَّةٍ وَالصَّنَجُ يَحْكِي شَجْوَهُ أَنْ يُوضَعَ

این ساز بادی که از دو کلمه پهلوی (nay) و (narm) ترکیب شده به بالابان نیز مشهور است. از یک لوله استوانه‌ای چوبی و سری مرکب از قمیشی دو زبانه تشکیل می‌شود. در روی این لوله هفت سوراخ در جلو و یک سوراخ در عقب وجود دارد. میدان صدای این ساز به اضافه تعداد کمی از فواصل کروماتیک مخصوص موسیقی محلی حدود دو اکتاو است. طول بدنه ساز بدون زبانه به ۳۲ و در مجموع به ۴۰ سانتی متر می‌رسد.

۴- ملاح، ص ۶۵-۶۴۸

ساختمان نای نرم از چهار قسمت عمده تشکیل شده است: الف) نی که در رأس لوله ساز قرار دارد. ب) خرک که رابط زبانه و پوکه است. ج) پوکه، استوانه‌ای کوتاه از فلز است که تنه را به خرک متصل می‌کند. د) تنه، استوانه‌ای از چوب شمشاد یا خیزران است.^۱

۷- وَنَّ (قصیده ۷۸ بیت ۱۶)

وَمُسْتَقُّ سَیْنِیْنِ وَوَنَّ وَبَرَبِطُ یُجَاوِبُهُ صَنْجٌ إِذَا مَا تَرَنَّما

وَنَّ نام نوعی چنگ که جبه آن در پایین قرار دارد. ظاهراً پس از اسلام این واژه پهلوی به صورت وَنَجْ به کار رفت.^۲ «ون» یا «ون کنار» یا «چنگ سه گوش» از سازهای کهن ایرانی است که نخستین بار در متن پهلوی متعلق به دوره ساسانی همراه با نام چند ساز دیگر به کار رفته بود. محفظه صوتی این چنگ به شکل افقی روی زمین قرار می‌گرفت و دارای ده سیم بود. برخی از منابع فارسی واژه ون را به معنای زنگهای کوچکی که رقاصه‌ها در انگشتان دست می‌گیرند و به هنگام پایکوبی می‌نوازند، دانسته‌اند.^۳

ب) در زمینه مظاهر درباری و جلوه‌های حکومت ساسانی:

۱- تاج (قصیده ۱۳ بیت ۴۷؛ قصیده ۳۴ بیت ۳۸؛ قصیده ۷۰ بیت ۵)

مَنْ یَلْقَى هَوْدَةَ یَسْجُدُ غَیْرَ مُتَّیَّبٍ إِذَا تَعَصَّبَ فَوْقَ التَّجِاجِ أَوْ وَضَعَا
فَإِذَا رَأَوْهُ خَاشِعاً خَاشِعُوا لِذِی تَجِاجٍ حُلَاحِلِ

تاج به معنی افسر شاهی. از این واژه فارسی در زبان عرب ترکیبات مختلفی چون فعل و صفت ساخته شده است.

۱- ملاح، ص ۹۰-۹۴؛ پورمندان، ص ۱۴؛ منصوری، ص ۶۱

۲- آذرنوش، ص ۱۴۲

۱- ملاح، ص ۷۰۸-۷۱۴؛ پورمندان، ص ۶۳.

۲- جند(قصیده ۱ بیت ۵۶؛ قصیده ۴ بیت ۶۱؛ قصیده ۲۹ بیت ۱۹؛ قصیده ۴۰ بیت ۱۲؛
قصیده ۶۲ بیت ۱۷)

بمَلْمُومَةٍ لَا يَنْفُضُ الطَّرْفُ عَرْضَهَا وَ خَيْلٍ وَ أَرْمَاحٍ وَ جُنْدٍ مُؤَيَّدٍ
وَ جُنْدٍ كَسَرَى غَدَاةَ الْحِنُو صَبَّحَهُمْ مِنَّا كِتَائِبٌ تَزْجِي الْمَوْتَ فَانصَرَفُوا

این واژه که از پهلوی (**gund**) به زبان عربی راه یافت، نخست به معنی سپاه بود. سپس فعلهای گوناگونی از آن اخذ شد و سرانجام در دوره های متأخر اسلامی به معنی محل استقرار سپاه و استان بکار رفت.

۳- خز(قصیده ۱۲ بیت ۲۰؛ قصیده ۶۳ بیت ۴)

خَاشِعَاتٍ يُظْهِرْنَ أَكْسِيَةَ الْخَزِّ زَّ وَ يُبْطِنُ دُونَهَا بِشَفُوفٍ
تَرَى الْخَزَّ تَلَبَّسَهُ ظَاهِرًا وَ تَبْطِنُ مِنْ دُونِ ذَاكَ الْحَرِيرَا
وَ السَّاحِبَاتُ ذِيُولَ الْخَزِّ آوْنَةَ وَ الرَّأْفَلَاتُ عَلَيَّ اعْجَازَهَا الْعَجَلُ

ابریشم، جامه ابریشمین، پارچه بافته از پشم و ابریشم. احتمالاً از کلمه پهلوی (**xaz**) گرفته شده است.

۴- خسروانی (قصیده ۷۸ بیت ۱۴)

وَ طِبْلَاءٍ خَسْرَوَانِيٍّ إِذَا ذَاقَهُ الشَّيْخُ تَغْنَى وَ أَرْجَحَنُ

شاهانه، حریر، نوعی پارچه و جامه ابریشمی ظریف.

۵- خورنق(قصیده ۳۳ بیت ۱۴)

وَ يَجِبِي إِلَيْهِ السِّلْحُونَ وَ دُونَهَا صَرِيفُونَ فِي أَنْهَارِهَا وَ الْخَوْرَنْقُ

نام بزرگترین کاخ پادشاهان حیره. ساخت قصر «خورنق» را به نعمان اول نسبت داده‌اند. ظاهراً به فرمان وی این قصر برای اقامت بهرام گور پسر یزدگرد اول در یک مایلی جنوب نجف فعلی احداث شد تا شاهزاده ایرانی در آن بیارامد. گویا فرزندان یزدگرد همگی می‌مردند. از این رو او فرزند خود را به مکانی خوش آب و هوا فرستاد تا در آنجا پرورش یابد و محفوظ ماند. بعدها نعمان اول بهرام را در راه رسیدن به تاج و تخت یاری داد و بدینسان مقامی والا در دربار ساسانی به دست آورد.^۱

در اصل واژه «خورنق» میان دانشمندان اختلاف است. بسیاری «خورنق» را معرب کلمه پهلوی **hu-varma** به معنی «با بام زیبا» پنداشته‌اند. حال آنکه دیگران آن را معرب کلمه **Khawarnar** به معنی «مکان جشن و سرور» می‌دانند. برخی چون جوالیقی^۲ اصل آن را خورنگاه یعنی «محل خوردن و آشامیدن» گفته‌اند. گروهی نیز فارسی بودن کلمه «خورنق» را منکر شده‌اند و بر آن عقیده‌اند که از یک واژه عبری به نام «کشتزار» یا «آلاچیق» اخذ شده است. زبانشناسان عرب نظر این گروه اخیر را برگزیده‌اند جز اینکه درصدد بر آمدند تا برای آن اصلی عربی بیابند. در نتیجه آن را مشتق از «خِرْنِق» می‌دانند.^۳

محمد بن جریر طبری^۴ و نیز دیگر مورخان^۵ در چگونگی ساختمان این قصر داستانی آورده‌اند که اساس ضرب المثلی در زبان عربی گشته است. از این قرار که نعمان به بنسای رومی به نام «سنمار» فرمان داد تا قصر را بسازد. چون قصر ساخته شد عظمت و

۱- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۱، ص ۱۰۵ به بعد؛ جواد علی، تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۳، ص ۱۹۹، ۳۰۱-

۳۰۲؛ صالح علی، محاضرات فی تاریخ العرب، ج ۱، ص ۶۴-۶۸

۲- المعرب، ص ۱۲۶

۱- خفاجی، شفاء الغلیل، ص ۱۱۲؛ امام شوشتری، ص ۲۲۱؛ آذرنوش، ص ۱۶۲-۱۶۴

۲- ج ۲، ص ۸۵۰

۳- به عنوان مثال نک: نویری، نهاية الارب، ج ۱، ص ۳۸۶؛ جواد علی، ج ۴، ص ۳۹

۴- (ابوعبید بکری، معجم ما استعجم، ج ۱، ص ۵۱۶؛ میدانی، مجمع الامثال، ج ۱، ص ۱۰۷).

شگفتی آن چشم نعمان را خیره ساخت. در نتیجه ترسید تا «سنمار» قصر دیگری با همان شکوه و زیبایی برای شهریار دیگری بنا کند. پس دستور داد تا «سنمار» را از فراز قصر به زیر انداختند^۱ از این رو هرگاه به عملی نیک پاداشی ناشایست دهند گویند «جزاء سنمار».

«خورنق» از سبک هنری و معماری دوره ساسانی به شدت الهام گرفته بود. رواقی در وسط آن قرار داشت که جایگاه جلوس پادشاه بود. در دو طرف آن تالاری به نامهای میمنه و میسره وجود داشت. دیوارهای کاخ همگی با نقاشیهایی به سبک ساسانی تزیین و آراسته شده بود.^۲ قصر «خورنق» در آغاز اسلام اندکی ویران شد. اما خلفای اموی در صدد بازسازی و افزودن بناهای جدید بر آن برآمدند. در دوره عباسیان این قصر ترمیم و محل اقامت خلفای عباسی گشت. در این دوره بود که قصر «خورنق» به ابراهیم بن سلمه اقطاع داده شد. وی قبه جدیدی در آن احداث کرد. دیری نپائید که قصر بی استفاده رها شد تا آنکه در سده هشتم میلادی ویرانه‌ای بیش نبود^۳ ابن بطوطه^۴ در سفر به حیره ویرانه‌های آن را دیده بود.

۶- دوسره = دوسره (قصیده ۲ بیت ۲۴؛ قصیده ۷۸ بیت ۲۳)

وَقَدْ أَسْلَى الْهَمَّ حِينَ اعْتَرَى بَجَسْرَةَ دَوْسَرَةَ عَاقِرٍ
قَطَعَتْ إِذَا خَبَّ رِيْعَانُهَا بَدَوْسَرَةَ جَسْرَةَ كَالْفِدَنِ

نام سپاه معروفی در حیره که ساختار آن از سازمان ارتش ساسانی تقلید شده بود، با این تفاوت که نفرات آن برای نبرد در صحرا آموزش میدید. شاه ایران این سپاه را در اختیار

۵- (جواد علی، ج ۳، ص ۳۰۳)

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۷-۲۸۸؛ جوالیقی، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ یاقوت، ج ۲، ص ۴۰۳

۲- رحله، ص ۱۸۲

نعمان سوم لخمی پادشاه حیره نهاد. درباره اشتقاق دوسر لغت شناسان اسلامی و خاورشناسان به ترکیب یافتن آن از «دو» و «سر» معتقدند.

۷- دیباج (قصیده ۱۳ بیت ۴۹)

وَ كَلُّ زَوْجٍ مِنَ الدِّيَاجِ يَلْبَسُهُ أَبُو قَدَامَةَ مَحْبُوءًا بِذَاكَ مَعَا

به معنی دیبا، پارچه ابریشمی نقش دار، از واژه پهلوی (depak) گرفته شده است.

۸- ساسا (قصیده ۳۳ بیت ۴)

فَمَا أَنْتَ أَنْ دَامَتْ عَلِيكَ بِخَالِدٍ كَمَا لَمْ يُخْلَدْ قَبْلُ سَاسَا وَ مُورِقُ
ساسا یا ساسان از شهریاران ایرانی.

۹- سدیر (قصیده ۲ بیت ۲۳)

وَ بَيِّدَاءَ قَفَرٍ كُبْرَدِ السَّدِيرِ مَـشَارِبُهَا دَائِثِرَاتُ اجْنِـنِ

نام قصر منذر اول. قصر «سدیر» اگر چه به شهرت کاخ «خورنق» نیست اما شاعران جاهلی فراوان از آن یاد کرده و آن را در ردیف عجائب سی گانه جهان پنداشته‌اند. ظاهراً این کاخ در حومه حیره قرار داشت و از استحکامات و تجهیزات کاملی برخوردار بود. این قصر را منذر اول برای یکی از پادشاهان ساسانی ساخته بود. لغت شناسان عرب اشتقاقهای متعددی برای ریشه نام «سدیر» ساخته‌اند. از آن جمله‌اند: سادلی، سدلی، سدلی و سادری.^۱

محمد بن حسن بن درید در جمهرة اللغة^۲ تنها سدلی و سادری به معنی «سه قبه» را آورده است. ابن منظور در لسان العرب^۱ همه این اختلافات را به تفصیل شرح داده است.

۱ - یاقوت، ج ۳، ص ۲۰۱، ۳۲۸؛ دلو، ج ۲، ص ۲۴؛ امام شوشتری، ص ۳۵۳

۲ - ج ۲، ص ۲۴۶ و ج ۳، ص ۵۰۱

۳ - ج ۴، ص ۳۵۵

ریشه «سدیر» که صاحب برهان قاطع^۲ آن را ذکر کرده، تا حدی معقول تر به نظر می‌رسد. صاحب برهان قاطع «دیر» را در فارسی پهلوی به معنی «قبه» پنداشته و «سدیر» را قصری با «سه قبه» دانسته است. از این تفسیر شاید بتوان حدس زد که سدیر قصری با سه گنبد بوده است.^۳

۱۰- شاهپور (قصیده ۷۹ بیت ۶۱)

أَقَامَ بِهِ شَاهِبُورُ الْجَنُودَ حَوْلِينَ يَضْرِبُ فِيهِ الْقَدَمُ

شاپور فرزند هرمز از شهریاران ایرانی.

۱۱- شهنشاه (قصیده ۳۳ بیت ۵)

وَ كِسْرَى شَهْنشَاهُ الذِي سَارَ مُلْكُهُ لَهُ مَا اشْتَهَى رَاحٌ عَتِيقٌ وَ زَنْبِقٌ

این کلمه که بی تردید بسیار نزد تازیان بسیار معروف بود، تنها همین یک بار در شعر جاهلی آمده و جالب آنکه اعشی آنرا در ترکیب کسری شهنشاه به کار برده است.

۱۲- کسری^۴

وَ كِسْرَى شَهْنشَاهُ الذِي سَارَ مُلْكُهُ مَنْ مُبْلَغٌ كِسْرَى إِذَا مَا جَاءَهُ وَ جُنْدُ كِسْرَى غَدَاةَ الْجِنُودِ صَبَّحَهُمْ لَهُ مَا اشْتَهَى رَاحٌ عَتِيقٌ وَ زَنْبِقٌ عَنِّي مَالِكٌ مُخْمِشَاتٍ شَرْدَا مِنَّا كِتَائِبُ تَرْجِي الْمَوْتَ فَانصَرَفُوا

۴ - نک: ذیل واژه سدیر

۵ - آذرنوش، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ دلو، ج ۲، ص ۲۴-۲۵

۱ - قصیده ۳۳ بیت ۵؛ قصیده ۶۲ بیت ۱۷؛ قصیده ۴۶ بیت ۱۶

معرب خسرو (پهلوی *husruv*) در واقع نام دو تن از شاهان ساسانی بود. اما در عربی بر همه شاهان ساسانی و حتی گاهی بر همه شاهان پیش از اسلام ایران اطلاق می شد.

۱۳- هامرز (قصیده ۱۱ بیت ۲، ۷، ۱۴؛ قصیده ۷۵ بیت ۱۸)

هُم ضَرَبُوا بِالْحِنُوِّ قِرَاقِرَ مُقَدَّمَةَ الْهَامِرِزِ حَتَّى تَوَلَّتْ
قَتَلْنَا الْقَيْلَ هَامِرْزاً وَرَوَيْنَا الْكَثِيبَ دَمَاءً

هامرز (*Hamurz*) نام سردار ایرانی، فرمانده سپاه خسرو دوم، والی یمن که نزد تازیان شهرت به سزایی داشت.^۱

نتیجه:

شمار واژه های فارسی که در اشعار شعرای دوره جاهلی به کار رفته بسیار فراوان است. از آنجا که این اشعار صدرصد معتبر نیستند احتمال می رود گروهی از کلمات فارسی رایج در نزد شاعران از این اشعار حذف شده باشد و یا برخی کلمات معروف، بعدها به آن اضافه شده باشد. با این حال شعر جاهلی با همه نواقص و معایب خود تنها سندی است که در اختیار پژوهشگران قرار دارد و می تواند تا حدودی بازگو کننده فرهنگ، تمدن، آداب و رسوم و زندگانی مردم آن دوره باشد.

از آنجا که برخی از شعرای دوره جاهلی به دربار پادشاهان ساسانی یا شهریاران دست نشانده آنان آمد و شد داشتند و با آیین و تمدن و فرهنگ فارسی آشنا بودند، کنکاش در اشعار و آثار آنان می تواند گامی مهم در راستای حفظ میراث کهن و احیای تمدن ایران باستان به شمار آید.

فهرست منابع:

- ۱- الاغانی ابوالفرج اصفهانی . قاهره . ۱۹۶۳م.
- ۲- السیرة النبویه . عبدالملک ابن هشام. به کوشش مصطفی سقا. قاهره. ۱۹۳۶م.
- ۳- الشعر والشعراء . عبدالله ابن قتیبه . بیروت. ۱۹۸۴م.
- ۴- العصر الجاهلی . شوقی ضیف . قاهره . ۱۹۶۰م.
- ۵- المعرب . موهوب جوالیقی . به کوشش احمد شاکر. قاهره. ۱۹۶۰م.
- ۶- النقائض . معمر ابو عبیده. به کوشش بوان . لیدن . ۱۹۰۸-۱۹۰۹م.
- ۷- برهان قاطع . محمد حسین برهان . به کوشش محمد معین. تهران ۱۳۴۲ش.
- ۸- تاریخ الرسل والملوک علی طبری. بیروت. ۱۹۶۵م.
- ۹- تاریخ العرب قبل الاسلام . جواد علی. بغداد . ۱۹۵۱م.
- ۱۰- جزیرة العرب قبل الاسلام . برهان الدین دلو . بیروت . ۱۹۸۹م.
- ۱۱- جمهرة اشعار العرب . محمد ابوزید قرشی. بیروت . ۱۹۶۳م.
- ۱۲- جمهرة اللغة . محمد ابن درید. حیدر آباد دکن. ۱۳۵۱ق.
- ۱۳- جمهرة انساب العرب . علی ابن حزم. بیروت. ۱۹۸۳م.
- ۱۴- خزانه الادب . عبدالقادر بغدادی . به کوشش عبدالسلام محمد هارون . قاهره. ۱۹۷۹م.
- ۱۵- دایرةالمعارف موسیقی کهن ایران . مهران پورمندان . تهران . ۱۳۷۹ش.
- ۱۶- دیوان . اعشی . به کوشش محمد حسین . قاهره . ۱۹۵۰م.
- ۱۷- راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهی . آذرتاش آذرنوش . همو دایرةالمعارف بزرگ اسلامی . ج ۹. تهران . ۱۳۷۴ ش
- ۱۸- رحله . محمد ابن بطوطه . بیروت . ۱۹۶۰م.
- ۱۹- سازشناسی . پرویز منصوری . تهران . ۱۳۵۷ش.
- ۲۰- شرح القصائد العشر. یحیی خطیب تبریزی . به کوشش فخرالدین قباوه . بیروت. ۱۹۸۰م.
- ۲۱- شفاء الغلیل فی ما فی کلام العرب من الدخیل . احمد خفاجی . قاهره. بی تا.

- ۲۲ - صحیح الاخبار. محمد ابن بلیهد . به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید. ۱۹۷۲م.
- ۲۳ - فتوح البلدان . ابوالحسن بلاذری . به کوشش رضوان محمد . مصر. ۱۹۵۹م.
- ۲۴ - فحوالة الشعراء . عبدالملک اصمعی . بیروت . ۱۹۸۰م.
- ۲۵ - فرهنگ سازها . حسینعلی ملاح . تهران . ۱۳۷۶ش.
- ۲۶ - فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی . محمدعلی امام شوشتری. تهران . ۱۳۴۷ش.
- ۲۷ - لسان العرب . محمد ابن منظور. قم . ۱۴۰۵ق.
- ۲۸ - مجمع الامثال . احمد میدانی . به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید . قاهره . ۱۹۵۵م.
- ۲۹ - محاضرات فی تاریخ العرب . صالح علی . بغداد. ۱۹۵۵م.
- ۳۰ - معجم البلدان . یاقوت حموی . لیبزیک . ۱۹۲۴م .
- ۳۱ - معجم الشعراء به کوشش محمد ستار احمد فراج . محمد مرزبانی . قاهره . ۱۹۶۰م.
- ۳۲ - معجم ما استعجم من اسماء البلاد ابو عبید بکری . به کوشش مصطفی سقا. بیروت . ۱۹۸۳م.
- ۳۳ - نهاية الارب فی فنون الادب . احمد نویری . قاهره . بی تا.